

شرحی دیبانه وفا لکونه بر غنہ لیتا

دیبانه وفا

تحقیق و شرح و تفسیر و ترمیم از

سید مسکرات علی

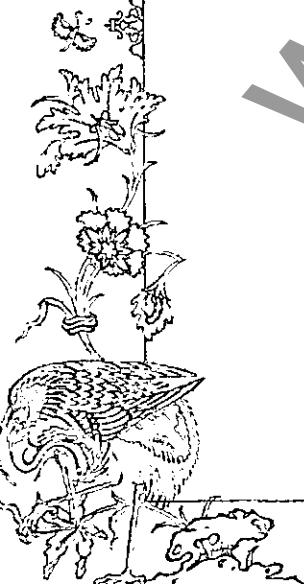
بر اساس نسخ قزوینی، قدسی، ذکر خانگری و...

بمقدمه لیسری: دکتر عیسیٰ شیخ الاسلامی

لست و حق را بقیت از دست نبرم

مهر و کرم

۱۳۸۹



آیت اللهی، سید مهدی، ۱۳۱۷ - دیوان. شرح
شرحی ادبیانه و فالگونه بر غزلیات حافظ بر اساس نسخ فزونی، قدسی، دکتر خانلری و... / تحقیق و
شرح و توضیح وژدها از سید مهدی آیت اللهی.

تهران: جهان آرا، ۱۳۸۹. ج. ۲. در یک مجلد (۱۰۳۶) ص. - ISBN: 978-964-8387-39-1

لهرست نویسی بر اساس لیا

حافظ، شمس الدین محمد، ۷۹۲ ق. دیوان - نقد و تفسیر - شعر فارسی - قرن ۸ ق. - تاریخ و نقد
فزونی، محمد، ۱۲۵۶ - ۱۳۲۸، مصحح - قدسی شیرازی، محمد، ۱۲۵۰ - ۱۳۲۱، مصحح -
خانلری، پرویز، ۱۲۹۲ - ۱۳۶۹، مصحح - حافظ، شمس الدین محمد، - ۷۹۲ ق. دیوان. شرح

۲۰۶۸۲۵۹

۸۵۱/۳۲

PIR ۵۴۳۵ / ۱۹ ش ۳۷ ۱۳۸۹

شناسنامه

نام کتاب: شرحی ادبیانه و فال گونه بر غزلیات حافظ
محقق و نویسنده: سید مهدی دادور معروف به آیت اللهی

ناشر: انتشارات جهان آرا

چاپ و صفافی: یاران

تیراژ: ۳۰۰ نسخه

قطع: وزیری

نوبت چاپ: اول / ۱۳۸۹

حق چاپ: برای نویسنده محفوظ می باشد

قیمت: ۱۸ هزار تومان بدون قاب و ۲۰ هزار تومان با قاب

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۸۳۸۷-۳۹-۱

تهران، ناصر خسرو، کوچه حاج نائب، پاساژ حفیظی، کتابسرای عادل

تلفن: ۰۲۱-۳۳۹۰۷۳۱۳

مرکز بخش:

تهران: خ انقلاب - خ روانمهر - پلاک ۱۵۸ - طبقه دوم - کتابسرای عادل

تلفن: ۰۹۱۲۵۸۶۳۳۰ - همراه ۶۶۳۷۷۲۰۷-۸

توجه: بسیاری از ابیاتی که در سایر نسخ حافظ نیامده در اینجا بررسی شده
و غزلیات بشری دقیق روان آنجا هم گرفته برای نظم بنگار آسان باشد.

مقدمه

گذری بر زندگی و اندیشه‌های حافظ

خواجه شمس الدین محمد حافظ امان الغیب بزرگترین غزلسرای ایران در آغاز سده هشتم هجری است که در شیراز بدنیا آمد.

پدرش بهاءالدین از اهل اصفهان بوده که در زمان سلطنت اتابکان سلغری فارس از اصفهان به شیراز مهاجرت کرده و با زنی از اهل کازرون ازدواج نموده و در دروازه کازرون شیراز زندگی می‌کرده است.

حافظ علوم و کمالات را در زادگاه خود فرا گرفت و از فضیلتی بزرگی همچون «قوام الدین عبدالله» بهره می‌برد و در علوم و فنون اسلامی به پایه‌ای رسید که به شهادت «گلندام» از همدرسان خود اشعار و کلمات فصیحش چون انفاس مسیح دل‌های مرده را حیات می‌بخشید و در مدتی کوتاه غزل‌هایش جهانگیر شد و به اقصی نقاط ترکستان و هندوستان رسید...

و بی‌یقین با بیان مفصل (گلندام) با همه توانایی که نشان داده باز هم باید گفت تنها قطره‌ای از دریای کمال این شاعر گرانمایه است.

حافظ سالیان دراز در خدمت استادان ادب فارسی و عربی و مفسران بزرگ قرآن و حکمت و کلام شاگردی کرده و اندوخته فراوانی بدست آورده و قرآن را در چهارده روایت حفظ کرده و از کلام خداوند نکته‌های زیادی آموخته



است بهمین مناسبت تخلص شاعرانه خود را حافظ برگزیده و گفته است:
 ز حافظان جهان کس چو بنده جمع نکرد

لطایفِ جگمی با نکاتِ قرآنی

و در این قرن بود که بین «محمد مظفر» حاکم یزد و شیخ ابو اسحاق اینجو حاکم شیراز جنگ و خونریزی حاکم بود تا سرانجام محمد مظفر بر شیراز مسلط گردید و رعب و وحشت و قحطی و دربدری از ثمرات این جنگ بود و بدست همین حاکم خیانت‌های فراوانی در قالب ریاکاریهای مذهبی صورت می‌گرفت و هر جنایتی در لباس دین و حدود شرعی انجام می‌پذیرفت سرانجام حکومت مظفریان بمانند هر دیکتاتور دیگر سقوط کرد و نبرد شدیدی بین این دودمان حاکم گردید از این جهت گاهی سپاه شیراز از سوی اصفهان حرکت می‌کرد و گاهی بسوی یزد می‌تازید و سرانجام شاه شجاع از طرف زن برادر خود دعوت به فتح اصفهان شد و شاه یحیی علیه شاه شجاع می‌شورید از اینجاست که حافظ در غزل خود از این بیرحمی به تنگ آمده و می‌گوید:

هیچ رحمی نه برادر به برادر دارد هیچ شفقت نه پدر را به پسر می‌بینم
 حافظ «محمد مظفر» را بنام محتسب که سمبلی از بیادگری است او را به باد انتقاد می‌گیرد و شیخ ابو اسحاق اینجو را می‌ستاید و از دولت مستعجل او بخوبی یاد می‌کند و می‌گوید: خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود.

با وزش نسیم آزادی در حکومت شاه شجاع لحن غزلهای حافظ تغییر می‌کند و به او درود می‌فرستد و به حشمت و جلال او سوگند می‌خورد و در غزلی دیگر او را جامع علم و عمل معرفی می‌کند.

اما ایام حکومت شاه شجاع بخاطر اختلافات بین آل مظفر به تیمور آن ترک سمرقندی فرصت می‌دهد تا به شیراز حمله کند و آنجا را تصرف نماید و بجای «بوی جوی مولیان آید همی» بوی خون بمشام می‌رسد و بر شهر و

دشت می تازد و نابود می کند و از سرها مناره می سازد و حافظ او را «صوفی دجال فعل ملحد کیش» معرفی می کند و از اینکه مردی دلاور از آل مظفر بنام «منصور پادشاه» با تیمور می جنگد و به او حمله می برد او را می ستاید و می گوید: «بیا که رایت منصور پادشاه رسید»

بهمین خاطر است که لحن غزل های حافظ با تعبیرات وضع روزگار او تغییر می کند از این رو گاهی از عالمان بیعمل و ریاکار انتقاد می کند که چرا به وظیفه شرعی خود عمل نمی کنند و ساکت نشسته اند و با ستمگران و نااهلان کنار آمده اند و گاهی از سفاکی و خونریزی حاکمان خونخوار، زبان به انتقاد می گشاید و گاهی از قداره بندگان جاهل که بر عقلا و خردمندان می تازند حمله می برد و می گوید.

از حشمت اهل جهل به کیوان رسیده اند

جز آه فصل به کیوان نمی رسد

و گاهی از مردمی که مسخ شده اند و به انسانیت پشت کرده و دل را از محبت و عشق تهی کرده اند می تازد و می گوید

این زمان در کس وفاداری نماند

زان وفاداران و یاران یاد باد

و در جای دیگر می گوید:

حدیث عهد محبت ز کس نمی شنوم

وفای صحبت یاران و همنشینان بین

حافظ سستی مبانی اخلاقی زمان خود را به تصویر می کشد و روزگار دوران خود را آنچنان آکنده از فساد و تباهی می بیند که محرمی جز جام برای خدا نمی بیند و می گوید:

بناده نوشی که در او هیچ ریایی نبود

بهتر از زهد فروشی که در او روی و ریاست



حافظ به عرفان معتقد است و اندیشه‌های عرفانی دارد و وقتی از عرفان سخن می‌گوید خود را سبک و رها از همه تعلقات می‌بیند و ایمان دارد که در دلش گوهر اسرار دوست نهفته است و می‌گوید:

سالها دل طلب جام جم از ما می‌کرد

آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد

گوهری کز صدف کون و مکان بیرون بود

طلب از گمشدگان لب دریا می‌کرد

حافظ خوب می‌داند که نباید در قید این «مغاک خاکی» باشد زیرا ناگهان چون خاک او را به باد خواهد داد. او نصیحت می‌کند که دل خود را بر این دنیای پیر و فرتوت گرفتار مساز و تو که همای جهان هستی می‌باشی خویش را اسیر این قفس خاکی ویران شده مکن زیرا او بر تو هیچ شفقتی ندارد

من ملک بودم و فردوس برین جایم بود

آدم آورد در این دیر خراب آبادم

هدف حافظ رسیدن به کمال مطلوب است و برای رسیدن به این هدف شکستن قفس تن است که آدمی برای تحت تأثیر قرار گرفتن جاذبه عشق، باید راههای بس دشوار طی کند که در قدم اول برای شستشوی آلودگی‌ها و هدف‌ها از آنچه که انسان را از حقیقت دور می‌سازد پشت پا زدن تا کلبه «گنج مقصود» را بدست آورد.

به عشق زنده بود جانِ مردِ صاحب‌دل

اگر تو عشق نداری برو که معذوری

یکی است ترکی و تازی در این معامله حافظ

حدیث عشق بیان کن به هر زبان که توانی

حافظ از اینکه صوفیان زمانش ضمیر صافی نداشتند که دست از مال و منال دنیا شسته باشند از خانقاه اظهار نارضایتی می‌کند و به میخانه پناه می‌برد و

وقتی که دلش از صومعه و خرقة سالوس و ریا به تنگ می آید راه دیر مغان را
در پیش می گیرد و فریاد می زند که:

صوفی نهاد دام و سر حقّه باز کرد

بنیاد مکر با فلک حقّه باز کرد

حافظ مکن ملامت رندان، که در ازل

ما را خدا ز زهد و ریا بی نیاز کرد

حافظ آنچه درباره مدعیان شریعت و زاهدان ریاکار و دین فروشان می گوید
حقیقتی است که از جامعه زمان خود بدست آورده است و می گوید:

مبوس جز لب معشوق و جام می حافظ

که دست زهد فروشان گناه است بوسیدن

مسائلی که در شعر حافظ مطرح می شود همه اساسی و عمومی است و روی

موضوع خاصی تکیه نمی کند بهمین علت مورد توجه عامّه مردم است. حافظ

یا از عشق سخن می گوید یا از مرگ، یا از ریای زاهد یا از ایمان صوفی یا از

نوشیدن می معرفت یا از بی ثباتی دنیا و برباد رفتن تخت و مسند جم و یا از

بی دوامی حیات و نزدیک شدن بمرگ. حافظ بعکس زمان خود که طنز را در

قالب شوخی عرضه می کردند او طنز را در قالب اشعار خود بطور جدی

عرضه می کند درست بعکس عبید زاکانی، باید توجه داشت که شوخی و

ظرافت در پاره ای از موارد از مختصات بنای اوست متلک های کوتاه او مانند

نیشتی زهرآلود است که لذت و خوشی را می گیرد.

در سیر اندیشه حافظ محققان بر این باورند که این ستاره ادب و هنر مراحل

تکامل اندیشه را آرام آرام می پیمود و غزلهایش آئینه روشنی از اندیشه ها و

مراحل سلوک عرفانی اوست و غزلهای او مظهر لطیف ترین اندیشه های

عرفانی اوست که در قالب کلمات روان و شیوا جلوه خاصی یافته و گوی

سبقت را از پیشینیان خود ربوده است و سبک عراقی را در غزلهای خود به



اوج کمال رسانده است صنایع بدیعی به ویژه تشبیه و استعاره و ایهام و مراعات نظیر قدرت و توانمندی او را در تخیل و تمثیل آشکار می‌سازد و چنان استادانه به صنعتگری پرداخته که هر کس به اندازه توان و معرفت خود از زلال سخنش سیراب می‌شود و بقول خودش:

کس چو حافظ نکشید از رخ اندیشه نقاب

تا سر زلف عروسان سخن شانه زدند
حافظ در دورهٔ دانش پژوهی خود در یافت که علوم ظاهری، انسان را بییقین نمی‌رساند و بخودشناسی که کلید خداشناسی و پی بردن به راز هستی است توانا نمی‌سازد از این جهت این غزلسرای بزرگ این باور را داشت که پردهٔ تقلید از گذشتگان را پاره کند و از مدعیان راه شناخت حقیقت، مدد جوید وی مدتی با خانقاه نشینان همراه شد و ای چون مطلوب خود نیافت از خانقاه روی را برگرداند و همچنان افتان و خیزان رای رسیدن به حقیقت گام بر می‌داشت و می‌گفت:

دست از طلب ندارم تا کام من بر آید

یا جان رسد بجانان یا جان ز تن بر آید
حافظ با همت خود گمشتهٔ خود را پیدا کرد و بران جهان پی برد و به حقیقت شایسته هستی دست یافت. حافظ زهد فروشی را پشت می‌شمرد و رندی و وارستگی را زیبا می‌دانست.^(۱)

تأثیرات سه شاعر بر روی حافظ

هنر حافظ هنر خاصی است او اندیشه خیام و سعدی و مولانا جلال‌الدین

^(۱) وی چون مدرسه و خانقاه را وسیله رسیدن به هدف نمی‌دانست بخراپات که همان میخانه عشق و معرفت است روی آورد و بقول خود:

این عجب بین که چه نوری ز کجا می‌بینم

در خرابات مغان نور خدا می‌بینم

رومی را بهم می‌آمیزد و ادبیاتی بسیار زیبا و درخشان می‌آفریند.
 زیرا او سعدی را عاشق پیشه‌ای می‌داند که خوشتر از دوران عشق ایامی
 ندارد و خیام را که شکل مجسم و طارم نه سپهر را هیچ می‌داند و در نشیمن
 کوهن و فساد وابسته به یکدم می‌داند و آن یکدم را هیچ؛ و جلال‌الدین محمد که
 پیرامون عقل سخن به میان آورده این نظر را پذیرفته و گفته است «عشق گوید
 راه هست و رفته‌ام من بارها» و حافظ با ترکیب اندیشه این سه شاعر می‌گوید:
 عاشق شو از نه روزی کار جهان سر آید

نا خوانده نقش مقصود از کارگاه هستی
 و ما تجلی این سه گوینده بزرگ را در دیوان حافظ بشکل خاصی می‌بینیم.
 حافظ در افکار فلسفی خود از خیام و در تصوف از جلال‌الدین و در غزل از
 سعدی کمک می‌گیرد و از این سه عنصر متمایز ادب جدیدی بوجود آورده
 است که خاص خود اوست درست مانند نری که از عناصر مختلف ترکیب
 یافته ولی از نظر خاصیت و اثر غیر از فلزهای ترکیبی است.

سعدی خداوند شعر غنایی است و جلال‌الدین که دائماً دریای موج بوده و
 خیام با روح شک و تردید او را بهمه چیز بدین ساخته هر سه در دیوان حافظ
 مشاهده می‌شود.

خیام جهان را سرابی بیش نمی‌بیند و می‌گوید:

احوال جهان و اصل این عمر چه هست

خوابی و خیالی و فریبی و دمی است

و جلال‌الدین محمد از مرگ نمی‌هراسد و مرگ را یک زندگی حقیقی دوباره
 می‌داند و انسان با مرگ خود بمبدء هستی واصل می‌شود درست مانند
 قطره‌ای که بدریا می‌رسد.

امشب شب آن است کزین هستی موهوم

چون قطره بدریا رسم و دست بدارم



حافظ این دو فکر متضاد را آنچنان زیبا بهم ترکیب می‌کند که برای هر کس چنین کاری میسر نیست.

از خیام بدبینی که وجود انسان را چون مگسی می‌داند که پدید می‌آید و ناپدید می‌شود و جلال‌الدین که جهان هستی را زیبا می‌بیند زیرا در نظر او فیاض مطلق، جر خیر محض، اثری نمی‌گذارد و حافظ می‌گوید:

حسن روی تو بیک جلوه که در آینه کرد

اینهمه نقش در آئینه او هم افتاد

حافظ نه مانند منصور حلاج کوس اناالحق می‌زند و نه مانند صوفی دیگر که فریاد «لیس فی جنتی سواله» می‌گوید زیرا همه اینها را یک دلیلیه باطل می‌داند و بقول صائب تبریزی

کاسه‌ی منصور خالی بود و پر آوازه شد

ورنه در میخانه‌ی وحدت کسی هشیار نیست

و اما تأثیر غزلیات سعدی بر روی حافظ خالی از لطف و ظرافت نیست با اینکه بیشتر غزلسرایان علاقه داشتند که از استاد استادان غزل سعدی پیروی کنند و غزلسرایانی مانند همام تبریزی و خواجوی کرمانی که مورد توجه حافظ بوده و حتی اوحدی که از استادان غزل بوده بدنبال سعدی رفته است ولی هیچکدام نتوانستند مانند حافظ استادی غزل را از سعدی ربایند.

جاذبه سعدی در حافظ و تأثیر او بر غزلهای حافظ جای هیچ تردیدی نیست و شاید بیش از سی غزل بوزن و قافیه غزلهای سعدی سروده است ولی یک تفاوت در غزلهای این دو بچشم می‌خورد که هر دو را از هم متمایز می‌سازد و آن اینکه زبان غزل سعدی ساده‌تر و بیان حافظ آرایش و تزیین بیشتری دارد آن یکی صریح‌تر و این یکی در لفافه کنایه و استعارات پوشیده‌تر است.

سعدی بیشتر به محسوسات می‌پردازد و حافظ به معنویات و مفاهیم کلی
 یک چند بیت از یکدیگر را مقایسه می‌کنیم

سعدی:

یک امشب که در آغوش شاهد شکر
گرم چو عود بر آتش نهند غم نخورم
خوشا هوای گلستان و خواب در بستان
اگر نبودی تشویق بسبل سحر

حافظ:

تو همچو صبحی و من شمع خلوت سحر
تبسمی کن و جان بین که چون همی سپرم
چنین که در دل من داغ زلف سرکش تست

بنفشه زار شود تربتم چو در گذرم
درباره این بیان باید گفت که باز کردن باب مقایسه و ترسیم سه متوازی
خیام - سعدی - حافظ مستلزم چند سال وقت و تحقیق و استخراج ابیات لازمه
از آنهاست و آنچه که در اینجا آورده شده شبیح کوتاهی است از یک بررسی
گسترده حافظ در اوج بلاغت.

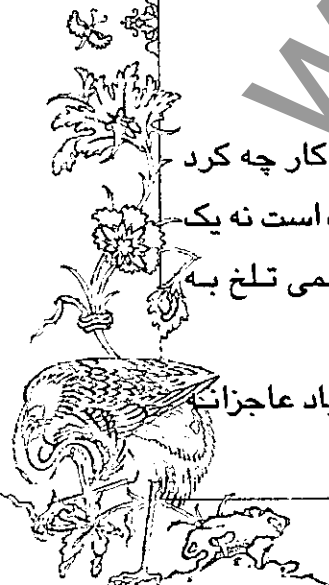
هنوز کسی با آنهمه قدرت و توانمندی ادبی نتوانسته در خواص کلمات و
کیفیت ادبی جمله ها و ترکیب آنها و سایر نکاتی که سبب پیدایش زبانی مانند
زبان حافظ شده است پی ببرد

اشک من رنگ شفق یافت ز بی مهری یار

طالع بی شفقت بین که در این کار چه کرد

این بیت خیلی خوب بدل می نشیند زیرا نه ناله یک موجود ضعیف است نه یک
روح منیع بلکه ناله قهرمانی است که شکست خورده و با تبسمی تلخ به
شکست خود اعتراف می کند.

فریاد مرد قوی روحی است که با تسلیم و رضا نه با کینه و فریاد عاجزان
دردهای خود را شرح می دهد.



حافظ در این بیت یار را نفرین و ملامت نمی‌کند و به عجز و لابه رو نمی‌آورد فقط طالع خود را بی شفقت می‌نامد و در برابر این سر نوشت جز تسلیم چاره‌ای نمی‌بیند.

یکی از امتیازات حافظ تعبیرات خاص اوست. وی با کمک استعاره و کنایه‌های روشن نه تاریک و دور از ذهن زبان خاصی آفریده است که صلابت و رقت، ضخامت و طراوت غم و طرب همه را بهم می‌آمیزد و ترکیب می‌کند همانطور که مفاهیم متغایر سر راه با مهارت خاصی با هم جمع می‌کند وی در اوج بلاغت می‌گوید:

بر این رواق زبیرجید نوشته‌اند به زر

که جز نکوئی اهل کرم نخواهد ماند

چه جای شکر و شکایت ز نقش نیک و بد است

چو بر صحیفه هستی رقم نخواهد ماند

اگر بلاغت را چنین معنی کنیم که شخص بتواند مفهوم را از ذهن خود به ذهن مخاطب بطور مؤثر انتقال دهد، پس می‌توان گفت حافظ در اوج بلاغت جای دارد و سعادت را در آرامش روح، صفای باطن، قناعت نفس می‌داند.

در دهه‌های اخیر دیوان حافظ باشیوه‌های متفاوتی تدوین و تصحیح و چاپ شده است ولی دیوان فعلی که در دست شماست با تحقیقات ویژه و فراوانی که بر روی آن صورت گرفته و با توجه با دیوان‌های سفارشی که در دست بوده مقایسه و تصحیح شده و معنی واژه‌ها بعکس دیوان‌ها در پاورقی آورده شده از این رو ممکن است یک واژه در چند مورد توضیح داده شده تا خواننده براحتی بتواند مفاهیم را درک کند و نیازی به مراجعه مجدد به واژه‌ها نداشته باشد.

بر شرح و توضیح اشعار سعی کرده‌ایم که هر چه ممکن است ساده و روان سخن گوئیم تا بخوبی بر دل نشیند هر چند در توان ما نیست که محتوای

اندیشه حافظ را ترسیم کنیم ولی سعی کرده‌ایم که هر چه در توان ماست حق این عارف دلسوخته را ادا کنیم.

سخن حافظ صدای عشق است و جاودانی است و هر چه که زمان بر آن می‌گذرد از لطف و حلاوت او نمی‌کاهد زیرا در کلام او سوز و گدازی زبان دل است که لاجرم بر دل می‌نشیند و هر صاحب ذوقی را به طرب وامی‌دارد و خوشحالش می‌کند از این روست که از دیر باز فال گرفتن با دیوان حافظ در میان پارسی زبانان رسمی کهن دارد.

تذکره نویسان نوشته‌اند که حافظ به شیراز علاقه زیادی داشت و گاه و بیگاه که به سفر می‌رفت بزودی به شیراز باز می‌گشت و می‌گفت: نمیدهند اجازت مرا به سیر و سفر

نسیم باد مصلی و آب رکن باد باید توجه داشت که در تمام موارد که حافظ از شراب و جام شراب نام می‌برد «می انگوری» نیست بلکه مراد او شراب عشقی است که برای کسانی که اهل دل نیستند «تلخ و ش» است و برای اهل دل و ذوق از بوسه دوشیزگان شیرین‌تر و لذتبخش‌تر می‌باشد.

حافظ گاهی از «می کهنه» چند ساله نام می‌برد و گاهی از «می سرخ فام آتشین» که مرادش آن عشق آتشین و سوزنده بخدای منان است که تا عمق وجود انسان را می‌سوزاند و انسان را از خود بیخود می‌سازد زیرا شأن آن عارف دلسوخته که نیمه شبها در مسجد جامع عتیق شیراز برخود احرام می‌بسته و به طواف خانه دوست می‌پرداخته و با قرآن و کلام وحی انس و آشنایی داشته و قرآن را در چهارده روایت می‌خوانده بسیار بعید و دور از ذهن بنظر می‌آید که او را شاعری بی بند و بار بدانیم. و با تیر تهمت و افترا او را مست «می انگوری» بنامیم و اینجانب در شرح عرفانی خود بر غزلیات حافظ گوشه‌هایی از بیانات عرفانی او را به تصویر کشیده و توضیح داده‌ام



و امیدوارم که اهل ذوق و عرفان آنرا بخوانند و اگر ایرادی بنظرشان رسید ما را از نظریات خود آگاه سازند.

آرامگاه حافظ در باغ زیبایی در شیراز واقع شده که بحافظیه معروف است که توسط یکی از نواده‌های تیمور آن را ساخته و تزئین نموده است. این آرامگاه قبله اهل دل است و مردم از اطراف و اکناف جهان برای زیارت قبرش به شیراز سرازیر می‌شوند. و به روح قدسی و پاکش درود می‌فرستند و بقول خود حافظ

بر سر تربت ما چون گذری همت خواه

که زیارتگاه رندان جهان خواهد بود

قم / سید مهدی آیت اللهی

آبان ۱۳۸۸

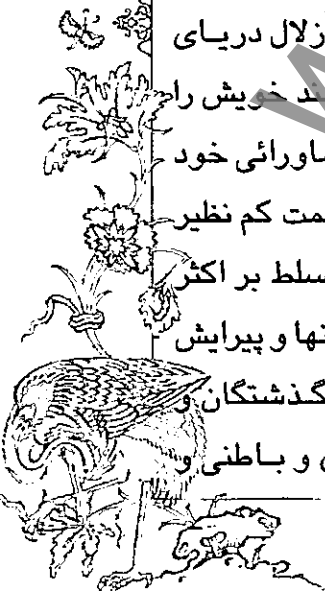
www.ketab.ir



مقدمه از دکتر علی شیخ الاسلامی

استاد ممتاز ادبیات دانشگاه تهران و از چهره‌های ماندگار

خواجه شمس الدین حافظ شیرازی یکی از بزرگترین و نامدارترین غزل
سرایان عرفان و ادب فارسی در سراسر جهان و ایران است که وسعت نظر و
بلندای اندیشه و لطافت روح و ظرافت ذوق و مهارت بیان و احاطه بی‌تردید و
کم نظیر او به بیشتر معارف و علوم زمان شخصیت او را چنان برجسته و
بزرگ کرده است که همراه با چند اسوه و وزنه سنگین و وزین همچون
قردوسی، عطار، مولوی نظامی قله نشین عرفان و ادب گردیده و اهل ذوق و
کمال را بر آن داشته است که کام عطش زده و تشنه خود را از زلال دریای
بیکران معارف او سیراب و مشام جان زیبا شناسی و مشکل پسند خویش را
از گلزار ادب و عطر آگین او معطر و نگاه دورنگر و باریک بین و ماورائی خود
را به تماشاگاه راز او بینا و روشن کننده در کنار این عزت و عظمت کم نظیر
که زاده فرهنگ فراگیر و عمق علم و ذوق سرشار و مطالعه و تسلط بر اکثر
متون و آثار پیشینیان و نکته یا بی سخن سنجی و گزینش بهترینها و پیرایش
و آرایش اندوخته‌ی و تجربه‌ای ریشه دار و دیر یاب و دشوار گذشتگان و
شناخت خصائص انسانی در ابعاد و آفاق گوناگون ظاهری و باطنی و



آرمانها و آرزوها و نیازمندیهای آدمی است، حافظ از چنان زبان «فاخر» و «فراگیر» و الهام بخش و افق گشا و پر جلال و شکوه و در عین شیوایی و رسائی و همواری برخوردار است که همگان او را همدل و هم صحبت و هم زبان خود می دانند و در شادیها و غمها و فراز و نشیبها و گوناگونی اطوار و احوال حیات خود به دیوان او پناه می برند و غزلهای ناب و سرودهای پرشور و التهاب او را زمزمه می کنند و همین قبول خاطر و لطف سخن خدا داد، او را چنان انیس و مونس خلوت و و جلوت اهل دل و «حال» کرده است که لسان الغیبش می نامند و گذشته از عموم مردم که از آن روز تا به امروز و تا فردا و فرداها سرخوش از باده معنوی و عرفانی و نه باده انگوری سرودهای اویند که کسانی هم که سهم و بهره ای از ذوق و شوق و شور و شیفگی به عرفان و اشراق و ادب و هنر داشته و دارند به توضیح و تبیین غزلها پرداخته و کوشیده اند تا از ورای این زبان فاخر و ظریف و شکوهمندی که لازمه ظرافت و جلالت آن ابهام و ابهام و لایه دار بودن کلام است پرده بگیرند و چشم انداز زیباتر و ذوق آفرین تر و تازه تر و شاداب تر بر روی جان و دل شیفندگان این شاعر عارف و عارف شاعر بکشایند و گلدسته هایی از باغ و بوستانهای معارف و خیال آفرینی و خیال انگیزی های ذوق و عاطفه او را به اهل ادب و عرفان هدیه کنند.

با صبا همراه بفرست از رخت گلدسته ای

بو که بوئی بشنوم از خاک بوستان شما
و سرانجام هم اعتراف کنند که آنچه از این معدن معارف کاویده یا می کاوند
و به شرح شعر او می پردازند و لطائف و ظرائف سخن او را در می یابند و
بازگو می کنند به بیکرانی اندیشه و بی پایانی دریافتها و دست نیافتنی بودن
عرفان و شکفت انگیزی ادب او و واقف تر می شوند و کوه کمال او را در
ساحت کلام و پیامش چنان رفیع و نفس گیر می بینند که با خود حافظا همنا

می‌شوند که خورشید در آسمان ساده و پر نقش عرفان و ادب او ذره است. من در طول سالها تحقیق و تدریس دانشگاهی در دوره دکتری زبان و ادب فارسی و معارف الهی به لطیفه‌های، نفیس و عزیزی و گوهرهای ناب و تابناکی از کلام و پیام او رسیده‌ام که اگر بخواهم کمترین و کوتاه‌ترین سخن را درباره یک غزل که سهل است بیتی از یک غزل او بازگو کنم باز هم بر این باورم که حافظ در کوتاه‌ترین و عادی‌ترین عبارت و تعبیر هم کم بدیل است پس به این بیت نخست که یکی از هموارترین و ساده‌ترین و عادی‌ترین غزل‌های اوست بیدیشید:

دوش با من گفت پنهان کار دانی تیز هوش

و ز شما پنهان نشاید داشت سیر می فروش

حافظ در این بیت روان و رسا با شش تاکید بر راز و رمز بودن سخن که بنا دارد، با خواننده خود در میان بگذارد پرداخته است.

۱. روش: سخن شبانه و راز آلود است

۲. با من گفت: سخن اختصاصی و محرمانه است

۳. پنهان چ قیدی در اینکه کلام سر است نهانی.

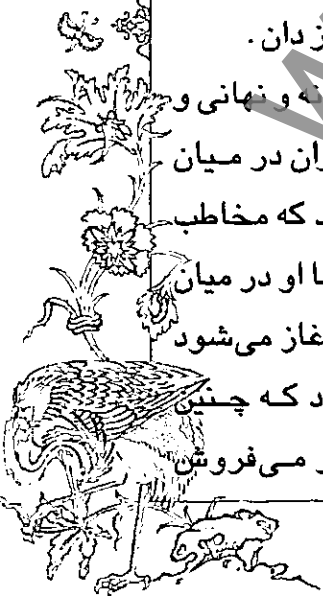
۴ و ۵. کار دان تیز هوش: دو صفت یکی برای گوینده و دیگر برای مخاطب گوینده سخن شناس و کار دان و راز دار شنونده و هوشمند و راز دان.

در مصراع دوم به این ایراد متعدد پاسخ می‌دهد که اگر سخن شبانه و نهانی و محرمانه و از سر راز دانی و راز داری است چرا حافظ با دیگران در میان

می‌گذارد او به زیبایی و احترام هر چه بیشتر چنین پاسخ می‌دهد که مخاطب من نیز مخاطب آشنا و محرمی است که باید سیر می فروش را با او در میان

گذاشت و با یار آشنا سخن آشنا گفت و در بیت دوم که چنین آغاز می‌شود

گفت آسان گیر بر خود کار یا پرسش تازه‌ای مطرح می‌شود که چنین نصیحت اخلاقی چگونه راز و رمزی است که با شش تاکید سر می‌فروش



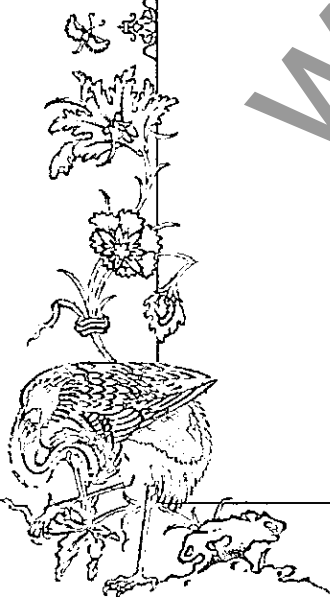
بحساب می‌آید و حافظ آن را با یاران آشنا به میان می‌گذارد آیا به راستی سری در کار است یا اندرزی اخلاقی و چگونه باید پاسخ این راز و رمز را فضای زیبای غزل جستجو کرد. و این تازه یک نمونه از غزلهای هموار و آسان اوست که آسان نمائیش عین دیریابی و دشواری در فهم است بگذریم که اگر عنان قلم از دست برود عرفان الهی و ادب جاودانی حافظ چنان حیرتی می‌آفریند که گویائی را فرو می‌بندد و لبها را بهم می‌دوزد اما آنچه گفتنی است و یادآوری آن یک ضرورت است این است که حافظ این مایه‌وری و سرمایه داری و سرشاری و سرافرازی و صدر نشینی بر بزم عارفان و ادب را بحق و براستی و بدون هیچ تردید و دودلی مدیون و مرهون قرآن کریم و کتاب و کلام خدا و تمسک و توسل به عروه الوثقای ولا و ولایت است که به اعتراف خودش هر چه کرده است و چه دارد همه از دولت قرآن است و دست آویزی جز ولای خاندان پیامبر سلام الله علیه و علیهم اجمعین نداشته است. فقیر و خسته به درگاهت آمدم رحمی

که جز ولای توام نیست هیچ دست آویز باری بیشماری تحقیق و پژوهش درباره حافظ عارف و شاعر و کثرت مقالات و تشکیل مجالس و محافل فراوان ادبی و عرفانی و گفتارها و نوشته‌های بسیاری که درباره او و غزلیات بلند و بی‌نظرش ساخته و پرداخته و فراهم آورده‌اند خود ماجرای پایان ناپذیر دارد که از همه آنها می‌گذریم و به اثر ارزنده و ارجمندی که عزیزی از عزیزان گرانقدر با عنوان «شرح ادیبانه بر غزلهای حافظ» فراهم آورده و اینک در پیش روی دارید می‌پردازیم سلاله الاطیاب حجت الاسلام والمسلمین جناب آقای حاج سید مهدی آیت اللهی که از مدرسان دانشمند حوزه و دانشگاه‌اند از من خواسته‌اند که بر این اثر که به تعبیر خودشان در شرح ادیبانه بر غزلهای حافظ است مقدمه‌ای بنویسم. البته روزی اینجانب این بود که مجال و فرصت کافی داشتم تا همه این اثر ارزنده

را مطالعه کنم و بهره ببرم اما متأسفانه این توفیق رفیق نبود و البته که با این مختصر آشنائی و مطالعه‌ای که از این شرح داشته‌ام بخود حق دآوری درباره آن را نمی‌دهم اما هیچ تردیدی ندارم که زحمات خالصانه و صمیمانه ایشان در پدیداری و تالیف چنین اثری که نشان از صرف اوقات فراوان و مطالعه تحقیق بسیار دارد مأجور و مثاب خواهد بود و این شرح که برای استفاده عموم و آشنائی آنان و دیگر اهل ادب و ذوق فراهم آمده است. جایگاه خود را در میان آن همه رسالات و مقالات و کتب و آثار حافظ شناسی پیدا کرده و مورد بهره‌مندی و استفاده همگان قرار گیرد. اینجانب نیز مزید توفیقات این دانشمند فرهیخته که تبلوری از صفات و صداقت و سیادت و دانش و بصیرت است از خدای بزرگ مسالت می‌کنم و آرزمندم که خداوند مهربان این بنده و ایشان را در تمسک و توسل به قرآن و عترت و خدمت به علم و عرفان و ادب اسلامی به مرحمت و عنایت حضرت ختمی مرتب و اولیاء و ائمه معصومین بویژه حضرت بقیه الله الاعظم سلام الله علیهم اجمعین و عجل الله تعالی فرجه الشریف مؤید و منصور بدارد و السلام.

دکتر علی شیخ الاسلامی استاد دانشگاه تهران

آبانماه ۸۹



غزل ۱

- ۱- آلا یسا آیهَا السَّاقِیْ اَدِرْکَاسْأ و ناولها^(۱)
 که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها^(۲)
- ۲- ببوی نافتۀ کاخر^(۳) صبا زان طَرَه^(۴) بگشاید
 ز تابِ جَمَدِ^(۵) مشکینش چه خون افتاد در دلها!
- ۳- مراد در منزلِ جانان چه امن عیش؟ چون هر دم
 جرس فریاد میدارد که بر بندید محملها!
- ۴- بمی سَجَادَه رنگین کن گرت پیر مغان^(۶) گوید
 که سالک بیخبر نبود ز راه و رسمِ منزلها
- ۵- شَبِ تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل^(۷)
 کجا دانند حالِ ما سبکبارانِ^(۸) ساحلها؟
- ۶- همه کارم ز خود کامی بیدنامی کشید آخر
 نهان کی ماند آن رازی کزو سازند محفلها؟
- ۷- حضوری گر همی خواهی، از و غایب منو حافظ
 مَنی ما تَلَقَّ مَن تَهْدِی دَعِ الدُّنْیَا و اَهْمِلْهَا^(۹)

۱. آنانکه این مصرع را از یزید بن معاویه دانسته به خطا رفته‌اند.

۲. قزوینی - مجله بادگار - سال اول - شماره ۹

۳. ای ساقی شراب جام شرابت به دور بچرخان و آن را ببخش

۴. سرانجام - قید زمان است.

۵. موی پیچیده و گره زده.

۶. پیر دلیل و راهنما.

۷. آسوده خاطران.

۸. هر زمانی که با کسی که دوستش داری بر خورد کنی باید دنیا را رها سازی